

شادی شیرازی - متولده ۱۳۱۶ شمسی

دوشیزه شاداب و جدی متخلص بشادی فرزند آقای علیمحمد وجدی فرزند مرحوم نصرالله فرزند میرزا محمد علی از شاعرات جوان معاصر است - در سال هزار و سیصد و شانزده شمسی در شیراز بدنیا آمده است و تا شش سالگی در آنجا بوده و در این سن در خدهت پدر بشهر های مختلف ایران رفته است و اکنون در دانشکده ادبیات طهران در رشته ادبیات فارسی مشغول تحصیل است -

شادی از یازده سالگی شعر میگفته و ارادت کامل بشیخ سعدی دارد - پدرش آقای علیمحمد وجدی از فضلاء و صاحبمنصبان عالی رتبه وزارت کشور است که همیشه شاغل کارهای مهم بوده و با نگارنده از قدیم دوستی داشته است و مادرش بانو شوکت نیز از بانوان فاضله معاصر است - شادی در نقاشی نیز دست دارد و بزبانهای عربی و انگلیسی آشناست - از اوست :

دیر گاهیست که در محفل دل سوزی نیست

نالای نیست دگر شمع دل افروزی نیست

عاقبت ظلمت شب بر سر من سایه فگند

شب تار است و دگر در دل من روزی نیست

شامها رفت، ولی دفتر من ماند سپید

بر يك خامه دگر چاهه دلدوزی نیست

روزی ای قلب تو آتشکده جان بودی

باز گو از چه نرا شعله جانسوزی نیست

شادی امروز غم باطل فردا چه خوری ؟

دی چوبگذشت دگر قصه دیروزی نیست

وه چه زیباست دباری که در آن غوغا نیست

اثر از همه شهر دگر بر جا نیست

من و تاریکی و خاموشی گویای سپهر

که در آن راز بسی هست و یکی پیدا نیست

دل از درد تمالد که درین بحر سکوت

ناله غرقه در امواج بلا را جا نیست

باد با خامشی از طرف چمن میگذرد

نیک بنگر که سراینده ما گویا نیست

اشک آرام فرو ریزد و آهسته رود

سیل را بین که درین مرحله پر غوغا نیست

مرغ بستان اگر آمد که نوا ساز کند

گو نیاید که دگر جای دو صد آوا نیست

در دل من همه غوغای غم و شادی خفت

آرزو مُرد و دگر قلب مرا سودا نیست

صبح امید بخفت و دل من گشت خموش

راستی خامشی و شام مگر زیبا نیست ؟ !

رهرو شب :

دیده بیدار من کار تو چیست ؟

خواب شو دگر کسی یارتو نیست !

☆ ☆ ☆

راه تاریک است و نیک انجام نیست

نیک میدانی دگر در بام نیست

مرغ شب دیر نیست خاموش و خراب

آب جو خشکید دیگر مست آن

در دل شبهای تاریک و خموش

اختران آسمانها خفته اند

خواب شو ای رهرو ره های شب

ماه آنشمع دل افروز سپهر

نغمه ها - ای نغمه ها ! خاموشتر

همنفس با کیستی ؟ ای مرغ دل

اختران ای اختران بیقرار
گر امیدی آمد از ره‌های دور
خانه دل خامش و آشفته است
باز گوئیدش که شاعر خفته است

☆ ☆ ☆

سرایا نغمه ام - سوزم - گدازم
سرایا ناله‌ام - اما خموشم
ز چشم خلق پنداری نپا نم
چنان آتش زسر تا پا بسوزم
در این دنیا غم و اندوه یارم
سرایا گریه‌ام - اشک نیازم
بظاهر ناتوان - در دل بجوشم
بکنج خلوتم - اما جهانم
شب تارم مپنداری که روزم
دگر در دل امیدی - هم ندارم

برو شادی رها کن جسم و جانم

از این پس نغمه‌ای جز غم نخوانم

امشب بروی آسمان درهای دل وا می‌کنم

زین خاکدان دل می‌کنم - روسوی بالا می‌کنم

یا مرغ دل را زین قفس يك لحظه میدارم رها

یا بهر این بی خانمان کاشانه پیدا می‌کنم

در ظلمت شام سیه از خلق پنهان می‌شوم

همراه با مرغ چمن - فریاد آوا می‌کنم

با اختران آسمان سرگرم بازی می‌شوم

همراه باد رهگذر - آهنگ صحرامی‌کنم

تا در دل غمخوار خود دردی پدید آرم دمی

طومار عمر رفته را هر دم تماشا می‌کنم

کاخ غم شادی اگر بار دگر ویرانه شد

کاخ دگر باخوندل - با اشک برپامی‌کنم

ایات ذیل را در رثاء مرحوم دکتر هوشیار شیرازی استاد خود سروده است و در

شماره ۹ و ۱۰ مجله سپیده فردا منطبقه طهران چاپ شده

گل بجای تو جز هجای تو نیست

جای تو گل نهند و جای تو نیست

دی بدانش سرا دمی رفتم
رفتم آنجا که درس میگفتی
روی آن ریگهای صامت و خشک
بچه‌ها دسته دسته استاده
قلبها جای خاطرات تو هست
هر کجا میروم توئی آنجا
کیست آنجا که جای تو گیرد؟
من چه گویم که گفته‌د گران
گفته بودی که گر غیر ما دیگر
گفته بودی که گر روی بسفر
رفته‌ای؟ وای آنه ترا بردند
شعله‌ای پای تابسر همه سوز
هوشیا را تو رفته‌ای اما

دیدم آنجاد گرسرای تو نیست
دیدم، آوخ، دگر صدای تو نیست
جای پاهست لیک پای تو نیست
حرف جز غم و عزای تو نیست
در میان قامت رسای تو نیست
اینصداها مگر صدای تو نیست؟
ارزش هیچکس بهای تو نیست
صدهزارش چو گفته‌های تو نیست
هیچکس در جهان برای تو نیست
هیچکس فکر بچه‌ای تو نیست
آوخ آوخ که این خطای تو نیست
دانم این خامشی رضای تو نیست
در سرما بجز صدای تو نیست

شاملی شیرازی - متولد ۱۳۱۶

آقای حاج شیخ محمد جعفر شاملی معروف بحاج شیخ آقا فرزند مرحوم شیخ زین العابدین -

از فقهاء معاصر است، در سال هزار و سیصد و شانزده در شیراز متولد شده و پس از تحصیل علوم دینی عمر خود را وقف ارشاد عامه و تألیف کتب دینی کرده است، و در مسجد عظیمی اقامه نماز جماعت میکند -

تألیفاتش: ۱ - تحفة الخواص (در تفسیر سورة اخلاص) ۲ - تحفة الثقات (در شرح دعای صباح عربی و فارسی) (چاپ شده) ۳ - تحفة الاعزّه (در شرح دعای ابو حمزه) ۴ - رساله حج ۵ - خلاصه دعای صباح و دعای کمیل، ۶ - برهان الموحّدین (شرح و ترجمه کتاب توحید صدوق) ۷ - تاریخ مفصل حضرت سید

احمد بن موسی الکاظم رضی اللہ عنہ «شاه چراغ»، (۱)

شانه ساز شیرازی متوفی ۱۳۳۲

مرحوم حاج شیخ احمد شیرازی مشهور بشانه ساز -

از فقہاء و علماء معاصر است، مردی دانشمند بود و جامع معقول و منقول و مدتی در

خدمت مرحوم حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی تحصیل کرده بود - چون شغل

پدرش شانه سازی بوده باین نام شهرت یافته است - پس از اتمام تحصیلات

بشیراز رفت و در مدرسه قوام بتدریس مشغول شد -

اورا حاشیہ ای بر کتاب فصول است

پس از مدتی توقف در شیراز بنجف رفت و در سال هزار و سیصد و سی و دو

در آن شهر بعالم باقی شتافت - (۲)

محمد اصطهباناتی - متوفی در حدود ۱۱۴۰

شاه محمد بن محمد اصطهباناتی معروف بملاشاه -

از دانشمندان قرن دوازدهم هجری است ، و تالیفاتش بشرح ذیل :

۱ - اثبات عالم المثال ۲ - روضة العارفين -

محمد مؤمن جزائری شیرازی در کتاب «طیف الخیال» مینویسد که بسیاری از

احادیث و تفاسیر و علوم حکمت طبیعی و الهی و ریاضی اعم از هیئات و نجوم و مجسطی

و موسیقی و غیر اینها را از صاحب ترجمه آموخته است

شاه محمد چندین سال در شیراز تدریس میکرده ، فسائی مینویسد چنانکه رسم

بزرگان دین است طبعش از علوم ظاهری رمیده سالها در اصطهبانات در زاویه خاموشی

نشست و بعد از صد و اند سال زندگانی در حدود سال هزار و صد و چهل در قصبه

اصطهبانات وفات یافت -

(۱) اقتباس از سالنامه برادران - چاپ شیراز

(۲) ریحانة الادب

محمد دارابی - متوفی

مولی شاه محمد بن محمد دارابی ،

از فضلاء و عرفاء قرن دوازدهم هجری است ، با قطب الدین محمد بن ریزی قطب سلسله ذہبیه معاصر بوده و قطب الدین اورا در کتاب « فصل الخطاب » خود ستوده است در دارا بجرد متولد شده و بشیر از رفته و در آنجا تحصیل کرده است آنگاه بہندوستان مهاجرت کرده و در حیدرآباد کجرات اقامت گزیده و ظاہراً در همان شهر وفات یافته است .

تالیفاتش ۱- لطیفہ غیبیہ (در شرح برخی از اشعار خواجہ حافظ - بفارسی کہ در شیراز چاپ شدہ) .

۲- معراج ال کمال فی تحقیق معنی الشیخ والارشاد و المرید والاسترشاد - سال فوتش معلوم نشد۔ اما اینکه در لغت نامہ دہخدا مینویسد با شاه عباس ثانی (جلوس ۱۰۵۲) معاصر و در سال ۱۰۶۲ در احمد آباد کجرات زنده بوده یا فرمودہ قطب الدین نی ریزی (متوفی ۱۱۷۳) کہ اورا ملاقات کردہ و بفضل و دانشش ستودہ منافی است (۱) زیرا کہ در آنصورت فاصلہ بین دارابی و قطب الدین قرب صد سال میشود و مستبعد بل ممتنع است کہ یکی فرضاً در اواخر قرن یازدہم و دیگری در اواخر قرن دوازدهم فوت شدہ باشد و ہمدیگر را ملاقات کردہ باشند ، مگر اینکه بگوئیم دارابی در سال ۱۱۶۲ زنده بودہ و در لغت نامہ اشتیہا ۱۰۶۲ چاپ کردہ اند در اینصورت شاه عباس ثانی نیز غلط و شاه عباس ثالث (جلوس ۱۱۴۴)

(۱) عین عبارت قطب الدین نی ریزی چنین است : اما الفضلاء الذین لاقیتہم و کانوا من المعاصرین اولہم العالم العامل الفاضل المتبحر استادی ومن فی روایة امتنا المعصومین صلوات اللہ علیہم اجمعین استادی جامع العفول والسقول حاوی الفروع والاصول العلامۃ الفہامۃ المولی شاه محمد الدارابی قدس اللہ روحہ وکان استاد کل اعاضل دارالعلم شیراز فی عصرہ و عندی رسالہ المسمی بمعراج ال کمال رحمۃ اللہ علیہ فی تحقیق معنی الشیخ والارشاد والمرید والاسترشاد۔

صحیح است -

نصر آبادی در تذکره خود از ملا محمد دارابی نام برده و مینویسد : طالب علم منقحی است، مدتی در هند بوده در این سال تشریف آوردند ، تذکره شعرا مینویسد امید که موفق باشد ، مدتی که در هند بود تا آنجا بود فیض بهمه کس میرسانید ، چنانچه هر سال برای همه همسایگان و مردم دیگر مبلغی میفرستاد - والحال که آمده هم فیض او بفقراء و مستحقین میرسد . و توفیق این معنی یافته - غرض که مرد خوبیست و پاره ای تحصیل هم کرده ، در هر علم آگاهی دارد - رباعی ذیل از اوست :

چهدی کن و در راه خدا پا بر دار زاد ره آخرت ز دنیا بر دار
با دست تپی مرو بندگاه کریم آب از ساحل برای دریا بر دار
عمر ما چون باد بگذشت و نشان معلوم نیست

از سبک سیری پی این کاروان معلوم نیست
صاف دل غمگین نمی گردد ز حرف جان خراش
جای زخم تیغ در آب روان معلوم نیست
راحت و اماندگی (؟) را هر و در منزلت

ز شتی اعمال ما در این جهان معلوم نیست

ظاهراً بنظر میرسد که این همان شاه محمد صاحب ترجمه باشد ، ولی تاریخ تألیف تذکره نصر آبادی اواخر قرن یازدهم است در صورتیکه مولف «لطیفه غیبیه» چنانکه گفته شد در قرن دوازدهم میزیسته است بهر حال چون من بنده وقت تحقیق کافی در احوال این دوشاه محمد ندارم توجه و تدقیق در این موضوع را بخوانندگان (آنانکه ذوق اینکار را دارند) واگذار میکنم

۹۹۶ زی - متوفی ۹۹۶

سید شاه میر بن محمد بن معین بن اشرف شیرازی ثم اکبر آبادی .

از علماء و عرفاء قرن دهم هجری است ، نسبش با چهار واسطه بعلامه جرجانی سید شریف زین الدین علی میرسد - صاحب نزهة الخواطر مینویسد: از ایران بهندوستان رفت . و در شهر آگره اقامت گزید ، و در خدمت شیخ عبد الملك بن عبدالغفور پاتی پتی تحصیل علم کرد .

مردی بشاش و خوش مشرب و با کیزه وقانع بود ، در فنون انشاء و شعرید طولی داشت ، و علم جرثقیل و از این قبیل را میدانست ، در آگره چندی تدریس میکرد و او را شاگردی بنام مولانا فرید اعور بوده که از نوا در عصر خویش میبود باین معنی که کتابی و درسی نخوانده بود ولی هر گونه مساله مشکل در هر علم باو عرضه میشد فوری خامه بدست می گرفت و آنرا حل میکرد ، در صورتیکه خود قادر بخواندن نبود و حتی آنچه را که مینوشت نمیتوانست بخواند !! (۱)

شیخ ضیاء الله بن محمد غوث گوالیری را باین شخص اعتقادی تام میبود تا چه رسد باستادش سید شاه هیر -

شاه میر در روز چهارشنبه سال نهد و نود و شش در آگره در گذشت (۲)

شاه میر شیرازی = متوفی

شیخ هبة الله بن عطاء الله بن لطف الله بن سلام الله بن روح الله حسنی شیرازی معروف بشاه میر -

از بزرگان علماء قرن نهم هجری است ، در شیراز متولد شد و در محضر آخوند مولی صدرا حکیم شیرازی تحصیل علم و حکمت کرد و در خدمت جد

(۱) مولف اینمطلب را که کس چیزی نویسد ولی قادر بخواندن آن نباشد باور نکرد تاخوانندگان کتاب چه عقیده داشته باشند -

(۲) مولف نزهة الخواطر سال فوت صاحب ترجمه را «يوم الاربعاء سنة ست وتسعين» ضبط کرده است ، و بدیهی است که کلمه « تسعمائة » را باختیار یا بسهو از جمله حذف کرده و عدد کامل سال فوت او ۹۹۶ میباشد -

مادریش نورالدین ابی الفتوح طاووسی علم قراءت قرآن و حدیث بیاموخت و بدست او خرقة فقر پوشید و مدت زمانی ملازم خدمت او بود، تا اینکه صحبت دوده عمر خلوتی آبد هنی تبریزی متخلص بروشنی (متوفی ۱۸۹۱ یا ۱۸۹۲ در تبریز) که از عرفاء بزرگی آن عصر بود دریافت و از او اجازه ارشاد و دستگیری خلق را گرفت و بهندوستان شتافت و بسال ۱۸۹۸ در زمان سلطان محمود شاه کبیر وارد کجرات شد و در شهر «جان بانیر» ساکن گشت، و مردم از اطراف برای تحصیل دانش و عرفان نزد او آمدند۔

تألیفاتش : ۱۔ اسنی الکواشف فی شرح المواقف ۲۔ المحاکمة علی شرح الشمسیه فی المنطق ۳۔ رساله فی الهیئہ ۴۔ رساله فی اصول الحدیث ۵۔ رساله فی المسلسلات ۶۔ شرح تهذیب المنطق و الکلام ۷۔ لوامع برهان فی قدم القرآن (۱) سال فوتش معلوم نشد۔

شاهنواز شیرازی = متوفی ۱۰۵۸

امیر عنایہ اللہ شاهنواز بن محمد سعدالدین بن علاء الدین شیرازی۔ در شیراز متولد شد، و در محضر علامہ فتح اللہ شیرازی تحصیل دانش کرد و بهندوستان رفت و در زمان علی عادلشاه وارد بیجاپور شد، پس چندی در هند سیاحت کرد و بشیراز برگشت۔ و مدت زمانی در وطن توقف کرد، و از آنجا بحجاز رفت و پس از زیارت حرمین شریفین بعراق عرب و نجف اشرف رفت و بشیراز برگشت باز چندی در آن شهر اقامت کرد و در سال ۹۹۷ بهندوستان برگشت و ملا شکیبی شاعر و عنایة اللہ اردستانی با او بودند۔ در ۹۹۸ وارد بیجاپور شد و ابراهیم عادلشاه باو شغل و لقب عنایت خانی داد و در سال هزار اورا بسفارت به احمدنگر فرستاد و در ۱۰۰۲ بحیدرآبادش مأمور و در ۱۰۰۳ اورا وزیر کرد۔ و لقب شاهنواز خانش بخشید۔

شاهنواز مردی دانشمند و پرهیزگار و عادل و کریم بود و در علم حساب و هیئات و هندسه و حکمت تبحر داشت و در بیجاپور قصرها و باغهایی بساخت و در آبادی شهر کوشش فراوان بعمل آورده اموالی را برای ساختن آسیا و مسکن و مسجد بشیراز فرستاد و محمد قاسم بن غلامعلی استرآبادی را بر آن داشت که کتابی بنام « گلزار ابراهیمی » یا « تاریخ فرشته » بنویسد .

عاقبت در ماه محرم سال ۱۰۵۸ در عهد محمد شاه عادل وفات یافت (۱)

• • • ز می = متولد . . .

آقای صدرالدین شایسته شیرازی -

از هنرمندان و نقاشان و مجسمه سازان ماهر معاصر است - و از شاگردان مرحوم کمال الملک غفاری کاشانی بزرگترین نقاش هنرمند قرن چهاردهم هجری بوده ، نیز مدتی در خدمت مرحوم فرصة الدوله مشق کرده است ، و تابلوهای نقاشی او ارزش فراوان دارد -

بنابگفته صاحب کتاب « شهر شیراز » از دیران هنرمند دبیرستانهای شیراز است که سالهاست در کلاسهای عالی دبیرستانها بتدریس نقاشی اشتغال دارد و عده زیادی شاگرد تربیت کرده است -

شایگان شیرازی = متولد ۱۳۸۱ شمسی

آقای دکتر سید علی شایگان فرزند مرحوم حاج سید هاشم مولی شیرازی از دانشمندان و سخن سرايان و سیاستمداران معاصر است - در سال هزار و دویست و هشتاد و یک در شیراز متولد شد و در مدارس شریعت و شعاعیه شیراز تحصیل کرد ضمناً در مدارس قدیمه نیز ادبیات فارسی و عربی را بیاموخت و برای تکمیل تحصیلاتش بطهران رفت، و در آنجا دورهٔ مدرسه علوم سیاسی را بپایان رسانید - ولیسانسیه شد -

آنگاه در سال ۱۳۰۶ شمسی بیاریس رفت و پس از مدتی تحصیل از دانشکده حقوق پاریس لیسانس به گشته وارد دوره دکتری شد و رساله دکتری خود را تحت عنوان « بحث در باب تاریخ حقوق عمومی اسلام » نوشت، و پس از احراز مقام دکتری در حقوق بسال ۱۳۱۲ شمسی بطهران رفت و سمت معاونت دانشکده حقوق را یافت و تا سال ۱۳۱۹ بدین سمت برقرار بود، در سال ۱۳۲۵ معاون و در ۱۳۲۶ وزیر فرهنگ، و در دوره هفدهم تقنینیه از طرف اهالی طهران نماینده مجلس شورای ملی شد. و یکی از مؤسسين جبهه ملی بود و سعی فراوان در لغو قرار داد نفت انگلیس و ایران کرد، تا در آخر دوره ریاست وزرائی آقای دکتر محمد مصدق پس از واقعه بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ شمسی بدستور دولت وقت بزندان افتاد و مدتی در زندان بود و عاقبت مورد عفو اعلیحضرت محمد رضا شاهنشاه پهلوی واقع شده مستخلص گشت و فعلاً در گوشه انزوا آرمیده و بمطالعه و تألیف مشغول است. (۱)

اورا تألیفی بنام « حقوق مدنی » است که در دانشکده حقوق تدریس میشود غیر از اینهم گویا تألیفات و تراجمی دارد که اکنون بخاطر ندارم. از اوست :

مثنوی : وطن چیست؟

دو چشم از ضعف خوابش نیم بسته
 پدرجان از تو دارم پرسشی چند
 که اندر خانه غیر از این سخن نیست
 گهی خواهر بیارد بر زبانش
 که تلخیهای دوران شد فراموش
 لبش بوسیدم و با مهر گفتم
 وطن بهر تو چیزی مختصر هست
 وطن مهر برادر هست و خواهر

شبی ایرج بدامانم نشسته
 مرا گفت آن نکو گفتار فرزند
 بگوامشب برایم این وطن چیست؟
 گهی مادر بود صحبت از آتش
 اثر کرد آنچنان اینحرف در گوش
 بمانند گل از شادی شکفتم
 تو چون طفلی و ذهنت بیخبر هست
 وطن من هستم و فرزانه مادر

(۱) نقل بمعنی از کتاب شیراز امروز و اطلاعات شخصی.

که گه گه گیری اندر آن بهانه
 بشاخ بید - بند تاب بستن
 مه و مهر جهان افروز دیدن
 ز معنای وطن پرسش نمودن
 ز اوضاع زمانه با خبر شد
 بیانات معلم را شنیدی
 پیاموزند صدها حکمت و پند
 چگونه کرد این کاشانه آباد
 گلی زیبا - فراز شاخساری
 که چون خون سیاوش پای برجاست
 بیکجا جمع و نامش گشت ایران
 تو گوئی روح ایرج شد مستخر
 ز آب دیدگان رخساره تر داشت
 بآهنگی پر از شوق و شغف گفت

وطن این شهر و این باغست و خانه
 وطن حق دویدن هست و جستن
 نشستن - خستن - افسانه شنیدن
 بدامان پدر اینسان غنودن
 ولی فردا که چشمت باز تر شد
 بمکتب رفتی و استاد دیدی
 ترا آموزگاران خردمند
 بگویندت مرارت‌های اجداد
 اگر بینی کسنار جویباری
 نشانی از دل خونین آنهاست
 چنین شد خونبهای آن دلیران
 سخن‌ها چون باینجا گشت منجر
 سر از بازوی من یکباره برداشت
 رخس چون غنچه نوزسته بشکفت

مرا هیچ از وطن محب‌تر نیست

بعالم چیزی از آن خوبتر نیست

نقل از شماره ۳۴ روزنامه نوبهار سال ۱۳۰۲ شمسی

خنده دختر

که تا خلقی کامل آرد پدید
 بر افروخت بر ذروه آب و خاک
 مه آورد اندر دل آسمان
 چه شبها که در فکر خلقت نخفت
 برد از دل غنچه اندوه و درد

طبیعت بسی رنج و سختی کشید
 چو خورشید تابان یکی جرم پاک
 بهمدردی گریه عاشقان
 بسی لاله رویاند و بس گل شکفت
 گهی ریخت شبنم بر رخسار ورد

گهی ابر آورد و باران ریز
 هوای نشاط آور نوبهار
 همه نوع گل‌های با رنگ و بوی
 دیگر سوسن و سنبل و نسترن
 بدایع بهر گوشه‌ای آفرید
 دیگر بار طرح نوی ریخت وی
 یکی گوهر تابناک آفرید
 همان گوهر پاک شیرین سخن
 پس آنکه ز شادی چو گل بر شکفت

گهی باد پر عشوه مشک بیز
 نوای روان پرور آبشار
 گل سوری و نرکس فتنه جوی
 بر جویباران و طرف چمن
 ولی در خور خویش چیزی ندید
 چو خرم بهاری بیایان دی
 جمال طبیعت در او شد پدید
 که نامش در آفاق گردید زن
 در اسرار گیتی نگه کرد و گفت

رموز جهان با همه دلبری

نیرزد بلب خنده دختری !

شبلی کازرونی = مترقی ۸۵۲

شیخ شبلی بن جلال‌الدین محمد بن محمود کازرونی -

از مشایخ معروف صوفیه چشتیه قرن نهم هجری است - در « پانی پیت » هندوستان متولد شد و در خدمت پدرش شیخ جلال‌الدین محمد تحصیل علم و معرفت کرد ، و تا پایان عمر دامن خدمت او را بکمر بسته بود و پس از فوتش جانشین و خلیفه او شد -

مردی دانا و قانع و عقیف و پاکدامن و صاحب وجد و حال بود - در جوانی مبتلی بمرضی شد که در نتیجه آن زمین گیر گشت - اما بهنگام وجد و سماع برمیخاست و چون مردم سالم دست‌افشانی میکرد - مریدانش او را صاحب کشف و کرامت میدانستند -

رسال هستند و پنجاه و دو بسرای جاوید شتافت (۱)

شجاعتی شیرازی = متولد ۰۰۰

آقای سید شجاع الدین نگهبان شیرازی متخلص بشجاعی فرزند میرزا بهاءالدین مستوفی فرزند میرزا سید رضی بلند اقبال از شعراء معاصر است ، در شیراز متولد شد و در آنجا تحصیل سوا دو دانش کرد، آنگاه در اداره نظمیہ سابق (شهربانی) منشی شد و شش سال در شهربانی بود - سپس با درجه افسری با اداره آرتش قسمت نظام وظیفه انتقال یافت و مأمور شهرستانهای فارس گشت - در سال ۱۳۳۱ شمسی بر حسب درخواست خودش بازنشسته شد ، در ۱۳۳۶ شهر دارسروستان شد و دو سال در اینکار بود که استعفا داد - فعلا در گوشه خانه آرمیده است و زمان را بمطالعه و سیر در انفس میگذراند - از اوست :

روز و شب کار من از گریه وزاری - زار است

قصه غصه من بر سر هر بازار است

بسکه بر من رسد از مردم ایام آزار

دل من از دیدن این خلق جهان بیزار است

بزبان صاحب ایمان ، و بدل کینه خلق !

گر که ایمان بود این . وای مرا ز آن عار است

از خدا بی خیر و جمله ز ایمان عاری

هر قوی بین که باآزار ضعیفش کار است !

من نگویم ز چه و از که بمن رفته جفا

همچو من خسته این داد سرا بسیار است !

آنچه آتش بنیستان کند ، کردند بمن

مست چاهند ، ندانند خدا هشیار است

گر که دادم نستاند فلک امروز چه ناک

میستاند بجزا ، دادستان دادار است

هر که شد پیسر و پا در بر یارست عزیز
 نه هر آن کس بسر همچو منی سردارست
 همه شب تا بسحر مویه کنانم زین درد
 ماه و مهر و فلکم شاهد این اظهارست
 ای شجاعی چه تمنایت از این مردم دهر
 صبر میکن گرت آگاه دل از اسرارست
 تصور کردمی جانا که دارم چون تو دلبندی
 خطا رفتم ندانستم تو ماه مرو پیوندی
 اگر خواهی شوی آگه ز حسن دلفریب خود
 بگیر آینه‌ای در کف نظر درخویش کن چندی
 قیامت میکنی بر پا، هر آنکه قامت افرازی
 شکر ریزی بدامن، ای پری رو از شکر خندی
 وفا کردی و مهر اول، جفا کردی و کین آخر
 چو تخم مهر بنشانندی و شاخ وصل بر کنندی
 فراقی فی‌المثل دوزخ، وصالی جنت الماوی
 در دوزخ گشائی از چه و از خلد در بندی؟
 بیعما میبری دل را ز ترک چشم خون خوارت
 نظر از لطف نمائی بحال آرزومندی
 تو چشمانت خراب از می، مرا دیوانه دل ازوی
 پریشان کردیم جانا. چو زلف خود پرا کنندی
 گرفت آهوی چشمتدل، که چون شیری بر بودم

عجب ای لعبت شیرین بدل بردن همرمندی!

شجاعی از فراق جان سپارد ای پری پیکر

بمرگ عاشق بیدل، چرا اینگونه خرسندی؟

رباعیات :

من خون جگر خورم بجای می ناب دلرا کنم از آتش اندوه کباب
با خود همه روز و شب کنم گمت و شنود افغان درون مرا بود چنگ و زباب

* * *

گر من نخورم باده ، نه جای عجبست می خوردن چون منی خلاف ادبست
بایست که پختگان می ناب خورند من خامم و می نخوردنم زان سببست

* * *

امروز بهشت جاودان شیراز است از پرنو فرودن چمن در نازت
فردوس بر بن رشک برد زین گلزار چون مامن شیخ و حافظ شیرازت

* * *

ای منعم دهر بینوا را بنگر ای بی خبر از خدا ، خدا را بنگر
داده است ترا که دیگران را بدهی گر پادشهی برو گدا را بنگر

* * *



آقای شجاع‌الدین شجاعی نگرهبان

شرف جهرمی = متوفی ۱۳۳۵

میرزا کاظم مستوفی متخلص بشرف فرزند میرزا محمد نصیرالدین جهرمی -
از شعراء قرن سیزدهم هجری است - وجد فرصت شیرازی ، پدرش جهرمی
است و باصفهان رفته در آنجا متوطن شده است و شرف در اصفهان متولد گشته و
پس از تحصیل علم و دانش به هندوستان رفته و در حیدرآباد دکن به پیشکاری آصف
جاه نائل آمده - و آخر الامر در همانجا در سال هزار و دویست و سی و پنج وفات
یافته است - و در باغ چندولال مدفون شده -

فرصت مینویسد : در علوم عربیه و ادبیه بیعدیل و در فنون انشاء و خط بی
بدیل بوده ، منشآت مشتمل بر هیجده هزار بیت حاضر دارد ، و شعرا کم میگفته
است - از اوست :

سرا پای تو ای دلدار دلخواهست میدانم

که دلهای خلائق با تو همراهست میدانم

برت سیم و دلت سنگ و لبت لعلست می بینم

خطت مشک و قدت سرو و زخمت ماهست میدانم

ز خیل عاشقان گاهی نگاهی میکنی بر من

ز قلب این سپه قلب تو آگاهست میدانم

بهای بوسه لعل ترا جان میدهم اما

تو جانان را بدل زین هدیه اگراهست میدانم

نه تنها دل مرا افتاده در چاه زنجندان

دل صد همچو بوسف اندرین چاهست میدانم

شرف را دست بر نخل بلندت میرسد حاشا

ز دامان وصال دست کوتاهست میدانم

ولی هر سال و ماه و هر شب و روز از دل و از جان

ثنا گستر بدرگاه شه‌شاهست میدانم

جهان معدلت فتح‌علی شه آنکه در گیتی

سکندر رزم و دارا عزم و جم‌جاهست میدانم

پنی متری لستانی = متوفی ۱۰۶۰

امیر شرف الدین علی بن حجة الله بن شرف الدین علی بن عبدالله بن حسین

ابن محمد بن عبد الملك طباطبائی شولستانی (۱)

از فقهاء و مجتهدین و متکلمین قرن یازدهم هجری است

در شولستان متولد شد و برای تحصیل علم بنجف اشرف رفت و در خدمت

امیر فیض الله تفرشی و شیخ محمد السبط الشهید و میرزا محمد استرآبادی علوم متداوله

عصر را فرا گرفت و بتدریس مشغول شد -

وی از اساتید مولی محمد تقی مجلسی اول و پسرش مولی محمد باقر مجلسی دوم

بوده است ، و بزهد و تقوی و تبجّر در علم کلام و ادبیات فارسی و عربی شهرتی

بسزا داشته است -

(۱) شولستان: Sholestān صاحب فارسنامه ناصری مینویسد: « در اواخر

سلاطین صفویه که الوار ممسنی بر نواحی شولستان استیلا یافتند - نام شولستان را منسوخ

کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند - در فرهنگ جغرافیائی ایران هم نام « شولستان »

نیامده است -

اما فرصت در آثار عجم مینویسد: شولستان (ممسنی) هوایش سردسیر مایل به

اعتدال اراضیش بسیار (!) اهالیش بی‌شمار (!) محصولاتش گندم و جو و سایر حیوانات و پنبه

و انگور - در آن جلگه دو رودخانه عبور مینمایند یکی را رود شولستان گویند که منبع

آن اردکان است ، دیگری را رود کنی کور (هر دو کاف نازی اول مفتوح و ثانی

مضموم است) نامند که سرچشمه اش دره رود و ده شاه است - در جلگه مذکور آن دو

رودخانه یکی میشود میرود بدشتستان و از آنجا بدریای فارس متصل میگردد -

تألیفاتش : ۱ - آداب الحج ۲ - الاجازات ۳ - توضیح الاقوال یا توضیح المقال ۴ - حاشیه بر استبصار شیخ طوسی ۵ - حاشیه بر صحیفه کامله سجّادیه ۶ دعوات ۷ - شرح الفیه شهید اول (بفارسی) ۸ - شرح مختصر نافع محقق ۹ - شرح نصاب الصبیان ۱۰ - عصمة الانبیاء والائمة قبل البعثه و الامامه و بعده ۱۱ - کنز المنافع فی شرح المختصر النافع - وغیر اینها -
در سال هزار و شصت در نجف وفات یافت -

شرف الدین شیرازی = متوفی ۹۳۴

شیخ شرف الدین صوفی شطاری شیرازی -
از علماء و عرفاء قرن دهم هجری است -
در شیراز متولد و هم در آنجا تحصیل علم کرد - پس بهندوستان رفت و در
طریقت پیر و شیخ نجم غوث شطاری گوالیری شد - و مدتی در احمد آباد کجرات
در ملازمت او بسر برد - آنگاه به بیجاپور شتافت و در آنجا سکونت اختیار کرد
اورا بر تفسیر بیضاوی حاشیه است -
در سال نصد و سی و چهار وفات یافت (۱)

شرف الدین شیرازی = زنده در سال ۷۰۰

شیخ شرف الدین ابراهیم بن شیخ الاسلام صدر الدین روزبهان ثانی بن شیخ فخر الدین
احمد بن شیخ روزبهان بقلی کبیر -
از علماء قرن هفتم هجری است و صاحب چند تألیف منجمه : -
۱ - الموهبة الربانیة والمکرمة السبحانیة
۲ - تحفة اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان (بفارسی و ترجمه حال

روزبهان کبیر است و يك نسخه از آن در کتابخانه آقای حاج حسین ملک خراسانی در طهران موجود)

صاحب شد الازار سه بیت ذیل را باو نسبت داده است -

اذا المرء لم ينصر خيام حبيبه

تسلى باصوات الحمام المغرد

يفوح نسيم القرب من ترب قبره

لكل مرید صادق القلب مسند

فلا تحسبوا شعري جمالا لحاله

ولكنه زين لغرعي و محتدي

سال فوتش بدست نیامد ولی چون تاریخ تالیف کتاب «تحفه اهل العرفان»

او سال هفتصد است ، بنا براین دراین سال زنده بوده -

از کلمات اوست : « سبحان من بیده مفاتیح القلوب ، و من جعلها خزائن

اسر الغیوب ، قساوتها علامة خذلان ، و رقتها آية من آيات الرحمن ، طلوع فجر-

العناية موجب الهدایه ، و سطوع نیران الغضب مقتضى الغواية ، طاعة بلا حضور

كسراج بلا نور ، سلوا من فضل الله روح الروح ، فعنده مفاتيح الفتوح ، وادعوه

فانه مجيب . ولا تبعدوا عنه فانه قريب - (۱)

ف ۲۱۱ . من شیرازی = متوفی

شرف‌الدین شیفتگی شیرازی -

صاحب هفت اقلیم هینوبسد : در سلك اشراف علماء کرام و اعیان فضلاى

عظام انتظام داشته است و همواره بموعظه و نصیحت خلایق پرداخته اورا تالیفاتى

بشرح ذیل است:

۱ - تفسیر آیات احکام قرآنی ۲ - شرح محرر ۳ - شرح ارشاد

سال فوتش بدست نیامد -

شرقی شیرازی - متولد ۱۳۷۵ شمسی

آقای فضل‌الله شرقی فرزند مرحوم شیخ محمد جعفر فرزند شیخ احمد صاحب امتیاز و مدیر روزنامه ملی پارس منطبعه شیراز. از نویسندگان و مظهر نیکان و سرسلسله وفاداران و حق شناسان معاصر و از یاران کهن مؤلف است - پدر و جدش نیز از اهل علم و دانش بوده‌اند. در سال هزار و دویست و هفتاد و پنج شمسی متولد شد - و پس از طی ایام کودکی در محضر اساتید وقت مقدمات و ادبیات فارسی و عربی را بیاموخت ، و بخدمت معارف وارد و در دبیرستان حیات ناظم و معلم شد ، و تا سال ۱۳۱۲ شمسی باین سمت باقی بود و در آن سال از اینکار استعفا کرد و خود آموزگاهی را بنام «ابن سینا» موسس گشت که تا حال تحریر این کلمات (سال ۱۳۳۸ شمسی) بسمت مدیری آموزشگاه مزبور که اکنون دبیرستانست برقرار و با سعی و کوشش دائم خستگی نا پذیر خود آنرا در ردیف دبیرستانهای درجه اول شیراز در آورده است ، و از حیث نظم و انضباط و تعلیم و تربیت در ایران کم نظیر است .

شرقی از سال ۱۳۱۵ بیعد علاوه بر تعلیم و تدریس از راه نشر روزنامه عصر آزادی که صاحب امتیازش مرحوم جواد آزادی میبود نیز وارد عالم مطبوعات شد و این جریده را که یکی از جراید خوب شیراز بود تا سال ۱۳۲۰ نشر میداد - و از آن سال امتیاز نشر نامه «پارس» را گرفت و بانتشار و تکمیل آن همت گماشت و تا امروز هر هفته سه شماره نشر میدهد ، و بتصدیق اهل فضل و نویسندگان نامی شیراز و طهران ، «پارس» یکی از روزنامه های بسیار مفید و متنوع ایران است -

شرقی نه تنها خادم معارف و مربی اطفال شیرازیانست بلکه در ردیف یکی از وطن دوستان بی‌ریا و دوستداران بشر شمرده میشود ، و در تمام امور عام المنفعه شیراز شرکت دارد - چنانکه فعلاً مدیر دبستان ابن سینا، و مدیر نامه پارس، و نماینده انجمن

شهر شیراز، و عضو شورای عالی فرهنگ فارس، و شیر و خورشید سرخ، و شورای عالی هدایت جوانان میباشد، و شبانه روز خود را وقف خدمت نوع کرده است، و اخیراً پیاس این خدمات پیریا از طرف وزارت فرهنگ نشانی از نوع سپاس باو اهداء شده است - شرقی مردی پخته و دنیا دیده و با محبت و سراپا وفا و صفاست و در طریقت پیرو سلسله ذهبیه احمدیه و نسبت بمرحوم میرزا احمد تبریزی ملقب به وحید الاولیاء ارادت کامل دارد -

در سال ۱۲۹۹ از دواج کرده است، و اکنون دارای سه پسر بنامهای عزیز - حسین - و جعفر شرقی میباشد و پسر ارشدش آقای عزیز از نویسندگان و مؤلفین معاصر است که بلافاصله ترجمه اش خواهد آمد -



آقای فضل الله شرقی

شرقی شیرازی - متولد ۱۳۰۰ شمسی

آقای عزیز شرقی فرزند آقای فضل الله شرقی فرزند مرحوم شیخ محمد جعفر فرزند شیخ احمد -

از فضلاء و نویسندگان معاصر است ، و آقای فضل الله شرقی سالف الترجمه را فرزند ارجمند - جوانی نجیب و نجیب زاده است و متخلق باخلاق حسنه - در ادبیات دیپلمه است ، و در دانشکده ادبیات شیراز دانشجو ، مدیر داخلی روزنامه پارس است ، و بفنون نویسندگی دانا -

تالیفاتش : ۱ - چراغ هدایت (در هفت مجلد د شیراز چاپ شده) ۲ - رساله حکیم نظامی و سبک و روش او در شعر پارسی (در شیراز چاپ شده)

شاید غیر از اینها نیز تالیفاتی داشته باشد که هنوز طبع و نشر نشده است -

آقای عزیز شرقی جوانی (اگرچه خیلی هم جوان نیست وهم اکنون سی و هشت سال دارد) آزاده و بسیار محبوب و مهذب است - والبتہ کسی که مربی بتر بیت پدری چون فضل الله شرقی باشد، غیر از این نخواهد بود خدایش حافظ باشد



آقای عزیز شرقی

شریعت زرقانی - متولد ۱۳۱۹

آقای شیخ محمود شریعت مجتهد زرقانی فرزند مرحوم حاج میرزا محمد علی فرزند حاج آخوند -

از فقهاء معاصر است ، در سال هزار و سیصد و نوزده در شیراز متولد شده ، مقدمات را در مدرسه آقا بابا خان فرا گرفته و بعداً در خدمت مرحومان شیخ محمد رضا ثامنی - میرزا محمد صادق ، و شیخ علی ابیوردی بتکمیل تحصیلات خود پرداخته و از آنها تصدیق اجتهاد گرفته است - و هم اکنون در دارالعلم دینی مدرسه خان مشغول تدریس فقه و اصول میباشد - و طلاب علوم دینی از محضر ایشان استفاده میکنند -

تألیفاتش : ۱ - حاشیه بر رساله شیخ مرتضی انصاری ۱ - حاشیه بر کفایه ۳ - فلسفه یا گفتگوی مادی با الهی ۴ - مقاله در علم رجال و درایه ۵ - جزوات مختلفه در فقه - از تألیفاتش فقط جلد اول رساله عملیه بنام طریق النجاه چاپ شده است - (۱)

شریف دشتی = متوفی ۱۳۱۸ شمسی

مرحوم میرزا علی شریف دشتی فرزند عبدالرضا فرزند قنبر دشتی - از ادباء و فضلاء معاصر است ، در درازی (۲) که در دوازده کیلومتری خورموج

(۱) اقتباس از سالنامه برادران سال ۱۳۲۹ شمسی چاپ شیراز

(۲) Derazi : دهی است از دهستان حومه بخش خورموج شهرستان

بوسهر - که در دوازده کیلومتری باحر خور موج در دامنه خاوری کوه مند (ضمیمه)

میم) واقع شده است ، هرایش گرم و مالاریائی و سکنه اش ۹۹۳ نفر فارسی زبان و

شیعی مذهب اند آشار چاه است و محصولاتش : غله - و خرماست - شغل اهالیش :

زراعت میباشد - و راهش چهاربا رو است -

مرکز دشتی واقع شده متولد شد، و در همانجا تحصیل کرد و ادبیات فارسی و عربی را بیاموخت و پوشیده نماند که درازی در آنزمان مرکز تعلیمات دینی و ادبیات عربی بوده است.

شرف در سال ۱۳۱۰ بیوشهر رفت و در ۱۳۲۴ در مدرسه سعادت بیوشهر معلم شد، و چون استعداد علمی و اداری داشت در سال ۱۳۳۸ مدیر آنمدرسه گشت، و در ۱۳۴۳ از طرف وزارت معارف رئیس معارف بنادر جنوب شد، و چندین مدرسه جدید در بیوشهر و چاه کوتاه و سایر نقاط حومه بیوشهر تاسیس و تمام عمر شریف خود را صرف نشر معارف و علم کرد و عاقبت در سال هزار و سیصد و هجده شمسی در



مرحوم میرزا علی شریف دشتی

چاه کوتاه (۱) وفات یافت - رحمة الله عليه -

شریف شیرازی - متوفی ...

خواجه شریف شیرازی -

صاحب هفت اقلیم مینویسد : بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف بوده صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم است ، و امروز بنابر وفور کاردانی و فضائل نفسانی از محرمان مجالس خاقانی است ، و از غایت درستی و راستی اندیشه چهره معانی را بغازه مضامین تازه سرخ روئی داده ، در نظم و نثر بدایع خیالات دارد - این ابیات که تحریر مییابد جزوی از آن کل و برگی از آن گل است -

خوشگو نیز در سفینه خود نامی از او برده و نوشته است : خواجه شریف شیرازی است ، صاحب طبع رسا بوده ، مضامین تازه او قازگی بخش دماغ است ، خیالات بدیع دارد - در شمع انجمن نیز آمده که در نظم و نثر قوت کمال داشته و بدرگاه اکبری بسر میبرده - از اوست :

بیك قلم بنویس ای فرشته دوزخیم ز حد فزون گنه است حاجت مکاره نیست!



فنا نهایت کردار حق پرستان است ولی بعشق تو این شیوه اولین قدم است

(۱) چاه کوتاه Chah-Kotah نام یکی از دهستانهای یازده گانه بخش برازجان

شهرستان بوشهر است ، که تقریباً در جنوب خاوری بخش واقع شده و قراء آن در جلگه ساحلی خلیج فارس است - از شش آبادی تشکیل یافته که مهم آن عبارت است از احمدی - دویره - وتل اشکی و مرکز قریه چاه کوتاه است که در ۳۸ کیلومتری جنوب برازجان و هفت کیلو متری راه شوسه شیراز بوشهر واقع شده هوایش گرم و مالاریا بیست و آبش از چاه و محصولاتش : غله - خرما - صیفی و شغل مردمش زراعت است - دبستان و راه فرعی دارد - تمام جمعیت دهستان چاه کوتاه در حدود دو هزار و پانصد نفر میباشد -

نگاه گرم کسی آرزو پرستم کرد و گرنه همت من فوق شادی و الم است

☆ ☆ ☆

بعهد حسن تو دل داشتن چنان عجب است که چون هلال نمایند آنکه دل دارد

☆ ☆ ☆

آنها که در محبت وحدت مراد باشد همچون چراغ باید روشن نهاد باشد (۱)

☆ ☆ ☆

تاریک باد کلبه شخصی که هر نفس بر آفتاب خنده ندارد چراغ او

سال فوتش معلوم نشد -

شریف الدین شیرازی - متوفی ۸۱۶ یا ۸۱۸ یا ۸۲۴

امیر سید شریف الدین علی بن محمد بن علی حسینی حنفی جرجانی الاصل شیرازی المسکن والمدفن معروف به سید شریف ومیر سید شریف از علماء و متکلمین و نویسندگان بزرگ قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری است. پدرش از اهل گرگان بوده و خود نیز در آن شهر متولد شده است و از این جهت به جرجانی شهرت یافته، اما چون بیشتر عمر را در شیراز گذرانیده و در آن شهر وفات یافته و اولاد و احفاد او در شیراز بوده و هستند از این لحاظ میتوان او را شیرازی دانست و ترجمه اش را در این کتاب آورد.

سخاوی در جلد پنجم کتاب «الضوء الالامع» نسب او را چنین آورده است:
علی بن محمد بن علی السید الزین ابو الحسن الحسینی الجرجانی الحنفی -
وبلا فاصله مینویسد: فرزند سبط (۱) او در سال هشتصد و هشتاد و شش گفته است.

(۱) آنها که در محبت وحدت مراد باشد همچو روشن - روشن نهاد باشد -

در سفینه خوشگو چنین آمده و بدیهی است که غلط است و سهو کاتب -

(۱) کلمه سبط در عربی بمعنی نواده پسری و دختری هر دو است بنا بر این فرزند

سبط مجهول الاسم نتیجه دختری یا پسری شریف بوده که ظاهراً سخاوی را در مکه ملاقات کرده یا این مطلب را بدیگری گفته و سخاوی شنیده است -

(ظاهراً بخود سخاوی گفته بوده) که نسب جدش: علی بن علی بن حسین است -
و این بعید است چون اغلب مورخین و علماء رجال نام پدرش را محمد و جدش را علی
ضبط کرده اند - و خود سخاوی هم که با او قریب الزمان بوده چنانکه گفتیم نسب
او را علی بن محمد بن علی نوشته است -

و هم سخاوی مینویسد که، صاحب ترجمه شیخی سفید ریش و سفید رو و
نورانی و فصیح و طلیق اللسان و بفن مناظره و مباحثه و احتجاج مسلط و بسیار توانا
بوده است - و شاید بر سعد تفتازانی رحجان داشته باشد - و از قول مقریزی بنقل
از «عقود» مینویسد: محمد پسر جرجانی در بسیاری از علوم تبهر داشت و هنگام
مرگ کمتر از چهل سال داشت و در سال ۸۳۸ فوت شد و قریب تربت پدرش
مدفون گشت -

باز سخاوی از قول عقیف جرهمی و ابوالفتوح طاووسی نقل میکند که شریف
جرجانی در روز چهارشنبه ششم ربیع الاخر سال هشتصد و شانزده در شیراز وفات
یافت و قریب مسجد جامع عتیق موسوم بمحله «سواحان» در قبری که در حیات
خود حفر کرده بود دفن شد -

عموم مورخین او را حنفی مذهب دانسته اند جز صاحب «مجالس المؤمنین»
که او را شیعی دوازده امامی میدانند و در جلد دوم کتاب خود مینویسد: «بفطرت
صحیحه جرجان زاده اند و سید محمد نور بخش و شیخ محمد بن ابی جمهور بتشیع
او گواهی داده اند، سالها در حجر تربت علامه رازی بوده و از آن محقق امامی
مذهب استفاده نموده اند، ذات شریفش از غایت اشتیاق بفضل و کمال مستغنی از
تعریف است الخ»

حق اینست که شریف از دانشمندان حکمی مشرب و عارف مسلک و از سلسله
متکلمین و حکماء اسلام است و مذهب حنفی از پدر باو ارث رسیده بوده، و ممکن
است که در ضمن تحقیق و دقت در مذاهب مختلفه دین اسلام بمذهب تشیع متمایل
شده باشد، و صاحب مجالس المؤمنین و روضات الجنات از خلال تصنیفات او این

تمایل را درك کرده باشند -

بهر حال صاحب ترجمه در سال ۷۷۹ (بقول مولف روضة الصفا) یا ۷۷۷ (بقول فسائی مولف فارسنامه ناصری) یا ۷۸۷ (بقول مولف روضات الجنات) که شاه شجاع در استر آباد بوده بدیدنش رفته است ، و شاه مقدم شریفش را معتنم دانسته و او را مورد محبت خود قرار داده با خود بشیراز برده است -

پس از ورود بشیراز در مدرسه « دارالشفاء » که از مؤسسات شاه شجاع بوده مشغول تدریس شده است - و چون امیر تیمور گورکانی در سال ۷۹۵ بشیراز آمده باو دستور داده است که بسمرقند برود ، و سید تا فوت امیر تیمور در سمرقند بوده و همواره با سعد الدین تفتارانی مباحثه و مناظره داشته و شرح مواقف عضدی را بسال ۸۰۷ در سمرقند پیاپی رسانیده است -

خواند میر در روضة الصفا قریب باینمضمون مینویسد که : چون شاه شجاع در مراجعت از یزد بکوشك زرد رسید - امیر سید شریف لباس سپاهیان پوشید و خدمت مولانا سعدالدین بیارگاه شاه رفت ، مولانا او را گفت که در اینجا باش تا اذن دخول ترا بگیرم - مولانا بر شاه وارد شد ، و برای او اجازه حضور گرفت و رخصت یافت ، و سید وارد مجلس گشت ، و چون گفتگوی تیراندازی در میان آمد سید شریف جزوه‌ای که از نتایج طبع خودش و مشتمل بر اعتراضات ارباب تصانیف درصنوف علوم بود از بغل بیرون کرد و بدست شاه داد -

شاه بعد از مطالعه چون دانست که او امیر سید شریف است مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و او را صله کافی از جامه و نقد و استر و اسب سوازی بخشید ، و او را با خود بشیراز برد و در شیراز منصب تدریس مدرسه دارالشفاء (که از مستحدثات خاص خود بود) باو ارزانی داشت -

صاحب ریحانة الادب مینویسد که : « سید شریف در اواخر از آنهمه علوم ظاهری رسمی که داشته منصرف و قدم بدائرة سیر و سلوک گذاشته و بخواجه علاء الدین عطار نقشبند و دیگر مشایخ طریقه قدست ارادت داده و فیوضات باطنیه از ایشان اخذ و بملازمت

خواجه علاء الدین مفتخر و در سلك مشايخ طریقت منسلک و باستخلاص از علوم ظاهریه
رسمیه سپاسگزار بوده و بمقام محو و فنا رسیده، بلکه گاهی فنا از فنا بوده، و از خود
نیز بیخبر بوده تا آنکه در هشتصد و شانزدهم یا چهاردهم یا هجدهم یا بیست و چهارم
یا پنجم هجرت در شیراز وفات و در تاریخ وفاتش بنا بقول اول گفته اند :

استاد بشر حیات عالم	سلطان جهان شریف ملت
اندر ششم ربیع ثانی	از هشتصد و شانزده ز هجرت
زین دار فنا بچار شبیه	فرمود بدار خلد رحلت

و ماده تاریخ وفات بنا بر قول سومی جمله « سید ولی حق شریف - ۸۱۸ »
گویند پسر سید شریف در حین وفات پدرش خواستار وصیتی شد گفت : « بابا بحال
خود باش » او این گفته پدر را بنظم در آورده و گفته است :

مرا سید شریف آن بحر زخار	که رحمت بر روان پاک او باد
وصیت کردو گفت ارزانکه خواهی	که باشد در قیامت جان تو شاد
چنان مستغرق احوال خود باش	که از حال کسی ناید ترا باد

تالیفاتش :

۱ - الاصول المنطقیه ۲ - الترجمان فی لغت القرآن ۳ - تعریفات العلوم
و تجدیدات الرسوم (در مصطلحات فقهاء و اهل حدیث و مفسرین و متکلمین
و غیرهم این کتاب در استانبول چاپ شده) ۴ - حاشیه آداب البعث (تالیف
عضد الدین ایچی) ۵ - حاشیه حکمة العین ۶ - حاشیه شرح شمسیه (قطب الدین
رازی - در استانبول چاپ شده) ۷ - حاشیه شرح کافیه رضی استرآبادی که بنحو
رضی معروف است ۸ - حاشیه بر شرح مطالع الانوار (۱) ۹ - حاشیه کشاف

(۱) يك نسخه از این حاشیه که ۲۴۷ صفحه است و تاریخ کتابش هشتصد و هفتاد و
نش (قرب پنجاه سال پس از فوت مولف آن) جزء کتب اهدائی آقای سید محمد
صادق طباطبائی ذیل شماره ۴۱۸ - ۳۱۱۲۵ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است
و نام کامل این حاشیه « تحریر الانظار فی الحاشیه لشرح المطامع و الانوار »
میباشد -

زمخشری ۱۰ - حاشیه بر مطول تفتازانی (در استانبول چاپ شده) ۱۱ - شرح تصریف عزیزی (در استانبول چاپ شده) ۱۲ - شرح تصور و تصدیق شمسیه (در طهران چاپ شده) ۱۳ - شرح سراپاجیه سجاوندی (در قازان چاپ شده) ۱۴ - شرح کافیه ابن حاجب معروف بشرح گیپائی که برای پسر کله پزی بفارسی نوشته است -

۱۵ - شرح مختصر الاصول عضدی ۱۶ - شرح مفتاح العلوم سکاکی
 ۱۷ - شرح موافق عضدی (مکرر در لکنهو و استانبول و دهلی و قاهره چاپ شده)
 ۱۸ - صرف میر (بفارسی و از جمله کتب درسی است مکرر در طهران چاپ شده است) ۱۹ - صغری (در منطق است و بزبان فارسی و مکرر در طهران و بمبئی چاپ شده) ۲۰ - ظفر الامانی فی مختصر الجرجانی ۲۱ - فی اصول الحدیث
 ۲۲ - فی المعنی و اصوله و تصاریفه (فارسی) ۲۳ - کبری (در منطق فارسی است و مکرر در طهران چاپ شده) ۲۴ - میر ایساغوجی - و غیر اینها

شرفی بوشهری = متولد ۱۳۲۹

آقای محمد علی بوشهری متخلص بشرفی فرزند مرحوم حاج حسن دشتی - سابقاً در طهران بود و با نگارنده آشنائی و بحسن عمل و درستی و راستی شهرت داشت - ولی نمیدانستم که شاعر است تا اینکه مختصر ترجمه و اشعارش را در جلد سوم « سخنوران نامی معاصر » تالیف آقای سید محمد باقر برقی دیدم و عیناً نقل میکنم :

محمد علی شریفی فرزند مرحوم حاج حسن دشتی بسال ۱۳۲۹ هجری قمری در بندر بوشهر تولد یافت ، پدرش در بحرین بتجارت اشتغال داشت و ریاست جمعیت ایرانیان مقیم بحرین نیز با او بود ، و نیز مدرسه‌ای در همانجا برای تعلیم و تربیت اطفال ایرانی تأسیس کرد و معلمین ایرانی را از بوشهر بیبحرین آورد -

شریفی پیش از شش سال نداشت که پدرش بدرود حیات گفت و ناگزیر

بوشهر مراجعت کرد و بتحصیل پرداخت و پس از پایان تحصیلات خود در سال ۱۳۰۸ (شمسی) وارد خدمت گمرک گردید، و در سال ۱۳۱۵ تهران آمد و پس از چند سالی بزاهدان رفت و مدت هشت ماه در آنجا بسربرد و از آن پس بآبادان منتقل شد.

شریفی از سال ۱۳۱۹ بتدوین مجموعه‌های از آثار شعرای معاصر بخط خودشان پرداخت که تا کنون متجاوز از یکصد شاعر آثارشان در آن مجموعه گرد آمده است، شریفی درمیان شعرای معاصر بآثار شهریار علاقه فراوانی دارد و ملك الشعرای بهار را بزرگترین شاعر معاصر میداند و از اشعار فریدون توللی و نادرپور لذت میبرد. از اوست -

مزد وفا :

ز ما کسستی و دادی چو خوب مزد وفا را
بیاد دار که بردی ز یاد صحبت ما را
خطا ز ماست که در قحط سال عشق و محبت
نبرده‌ایم بازار جز متاع صفا را
که گفت صورت نیکو نشان سیرت نیکوست
که ما بروی نکو دیده‌ایم نقش ریا را
طیب بیخبر از عشق درد عشق چه داند؟
طیب نیست هر آنکو شناخت نام دوا را

عنان دل بکف دیده چون سپرد شریفی
ضرورتست که بیند سزای کارخطا را

نغمه نو :

دامن وصلش اگر فتد بکف ما
پای نهیم از شرف بگنبد خضرا
با گل رویش بسوی گل نکنم روی
دامن جانان کجا و دامن صحرا
دیده فروبندم از نظاره نرگس
چون گل من وا کند دو نرگس شهلا

لعل ز چشمم فتاد و لؤلؤ لالا
 گر نکند طفل اشک راز دل افشا
 عمر تلف میکنی بخواهش بیجا !
 دست بگیرم که اوقتادم از پا
 گر که بدشمن صفا کنی و مدارا ؛
 گفت بلجنی لطیف و دلکش و شیوا
 هست کهن جامه زشت بر تن زیبا
 گشت کهن داستان وامق و عذرا
 سخت پریش است شرح طره لایلا
 علت سودا فتاد و مایه صفرا
 دامن یوسف رها کنید و زلیخا
 کی گرهی واکندز کار دل ما

چشم من افتاد تا بدان لب و دندان
 کس نشود با خبر ز درد در و نم
 خواستدلم بوسه‌ای ز لعل لبش گفت:
 رحمتی ابجان و دل بجان و دل من
 گیر که من دشمنم چه میشود ایدوست
 بر سر مهر و وفا چو ماه من آمد
 شاعر عصر نوی حدیث نو آور
 نغمه نو ساز کن ز دفتر عشاق
 صرف جنونست نقل قصه مجنون
 صحبت پروبز و شور شکر و شیرین
 تا نشود چاک چاک پیرهن ذوق
 بحث سر زلف یاز و طره جانان

گشته شریفی خموش زبن سخن آری

حرف حسایی ندارد اینهمه غوغا

قطعه :

راه راست - اقصی راه ۱۱

ببینک و گمان بودره راست
 باشد ره راست بی کم و کاست
 راهی که از آن پر آبله پاست ؛
 سرمزل و مقصدی نه پیدا است ؛
 بارب چه ره‌یست این ره راست ؟

گفتند بمن که راه نزدیک
 راهی که رسد بمنزل آخر
 ما نیز براه راست رفتیم
 عمریست که میرویم - افسوس
 ما راه بمنزلی نبردیم

یا راه خطا بما نمودند

با معنی راستی نه اینهاست

گل آرزو :

گر لاله‌زار عشق و گل آرزو نبود
صبح بهار عمر بدین رنگ و بو نبود
لطفی نداشت دامن صحرای زندگی
در آن اگر امید نبود، آرزو نبود
ما کسب آبروی خود از عشق کرده‌ایم
ای خاک بر سری که پی آبرو نبود
تا گفته ایم ما سخن از عشق گفته ایم
ای عشق بی توام هوس گفتگو نبود
در جستجوی او ست که هر سو نهیم روی
کار دگر که در خور این جستجو نبود
در چشم اهل دل چو یکی نقش درهم است
روی نکو که همراه خوی نکو نبود
مدیون شهریار بود لطف طبع من
لطفی نداشت بزم ادب گر که او نبود
عشق و امید خواه شریفی که در جهان
بیعشق و بی امید کسی کامجو نبود
بهای یخ :

که ز سرما چو بید می‌لرزید ؛
همچو در می‌چکید و می‌غلطید
دست در جیب و گرم گفت و شنید
گر چه کس همچو سال سرد ندید
دهد از بخ بسال بعد نوید
میتوان یخ بشرخ آب خربد

دختری زنده پوش را دیدم
اشکهایش بروی چهره زرد
او چنین و دو تن ز رهگذران
از برش رد شدند و میگفتند
لیک سرمای سخت و برف زیاد
یخ فراوان شود بتابستان

زین سخن دختر پریشان حال سر تکان داد وانگهی خندید
گفت اینحرف و با تنی لرزان رفت در گوشه ای ز درد خرید
بیخ فردا بهای خون منست !
گر فروشند ، هفت هم نخرید

پاکدل :

برخی آنسرد پاکدل که بدنیا جز بحقیقت نظر بهیچ ندارد
می نرود زیر بار منت دونان گر فلکش زیر بار غم بفشارد
پانهد خود برون زخط امانت جز ره تقوی ره دگر نپارد
کوته اگر دست او شود ز همه کار
پا ز ره راستی برون نگذارد
مثنوی - بازار آشفته :

دراین بازار جز خرمهره خر نیست دریغاً کس خریدار گهر نیست !
گهر اینجا خریداری ندارد کسی با گوهری - کاری ندارد
چنان بازار خرمهره بود گرم که دارد گوهری از کار خود شرم
متاع ما در این آشفته بازار بدکان مانده اکنون بی خریدار
مگر گوهر شناسی - پاک بینی مروت پیشه ای - ذوق آفرینی
ببازار آید و کالا ببیند گهر هائی که هست آنجا ببیند
جدا سازد ز خرمهره گهر را
بگیرد زیر بازوی هنر را

شرفی شیرازی = متوفی ۹۲۸

امیر ابوالفتح شرفی حسینی شیعی امامی فرزند شه ناصبی فرزند شمس الدین

محمد بن علی شیعی

از اکابر فقهاء و متکلمین امامیه قرن دهم هجری است ، و پاشاه طهماسب اول صفوی (متوفی ۹۸۴) معاصرو نزد شاه بسیار معزز بوده است - (۱)
 تالیفاتش : ۱ - آیات الاحکام یا تفسیر شاهی (فارسی) ۲ - اصول الفقه
 ۳ - تاریخ الصفویه ۴ - تحقیق معنی الاقوال الشارحه (در منطق) ۵ - حاشیه بر حاشیه علامه
 دوانی بر تهذیب منطق ۶ - حاشیه کبری (تالیف جدش سید میر شریف جرجانی)
 ۷ - حاشیه مطالع ۸ - شرح باب حادی عشر معروف به مفتاح الباب ۹ - شرح حادی
 عشر (فارسی) در سال نهصد و هفتاد و شش در اردبیل وفات یافت -

شریفی شیرازی = زنده در ۹۰۹

میرزا حبیب الله شریفی شیعی امامی شیرازی -

از فقهاء و وعاظ قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است ، و از نسل سید
 میر شریف جرجانی -

فسائی مینویسد : سالها بنشر علوم و مواعظ اقدام داشت ، و در سال نهصد و
 هفت در مسجد جامع شیراز بعد از ادای خطبه نام ائمه اثنی عشر را بگفت و چون
 این خبر پشاه سلطان مراد اق قیونلوی تر کمان رسید حکم فرمود او را زجر نموده
 خانه اش را غارت کردند ، و در سال نهصد و نه که شاه اسمعیل بشیراز آمد و این واقعه
 را شنید زیانهای او را تدارک فرمود و تولیت آستانه حضرت شاه چراغ را باو
 واگذار داشت -

(۱) مرحوم محمد علی تیریزی مدرس مواف کتاب «ریعانة الادب» را در شرح
 احوال صاحب ترجمه اشنباهی دست داده است که مینویسد :
 امیر ابوالفتح با شاه طهماسب ثانی (۱۱۴۲ - ۱۱۴۵) معاصر بوده است - در
 صورتیکه وفات مترجم در سال ۹۷۶ اتفاق افتاده و خودش نیز این معنی را تصریح کرده
 است - و بنا بر این محال است که صاحب ترجمه با شاه طهماسب ثانی که در سال ۱۱۴۴
 (یا بهول مدرس ۱۱۴۵) فوت شده است معاصر باشد - و حق اینست که شریفی پاشاه طهماسب
 اول (متوفی ۹۸۴) همعصر بوده است -

میرزا حبیب الله ضیاع و عقاری از خود وقف آن آستانه نمود و مدرسه ای بساخت و نام آنرا «حبیبیه» گذاشت۔

پس تولیت آستانه را بشاه خلیل الله پسر بزرگ خود داد و تولیت مدرسه را بشاه ابوالقاسم پسر دیگر خود وا گذاشت ، و اوائل زمان افغانی اولاد ذکور شاه خلیل الله بمیرزا بدیع الزمان نام تمام گشت و تولیت آستانه را میرزا محمد حسین صاحب اختیار شریفی که از اولاد ذکور شاه ابوالقاسم بود تصاحب نمود و تا کنون در میانهٔ برادر زادگان اوست ، و از مدرسهٔ «حبیبیه» هیچ خبری نیست۔

سال فوتش معلوم نشد۔ در سال نهدونہ زندہ بودہ۔

شریفی شیرازی = متوفی ...

سید محمد شریفی ناصبی ملقب به «میرزا مخدوم» فرزند شمس الدین محمد بن علی ابن محمد بن علی حسینی شیرازی جرجانی از علماء نواصب و نواده سید میر شریف الدین شیرازی جرجانی است ، او را تالیفی بنام «نواقض الروافض» است ، در رد شیعه امامیه ، و قاضی نورالله شوشتری کتاب «مصائب النواصب» و شیخعلی حائری کتاب «عذاب النواصب» را در رد کتاب او نوشته اند۔

صاحب کتاب ریحانة الادب مینویسد : میرزا مخدوم همانست که باتفاق جمعی از گروه قلندریه بر سر شاه اسمعیل صفوی ثانی (متوفی ۹۸۵) گرد آمده و با انواع مکر و حیلہ از مذهب حق جعفری اثنی عشریش منحرف ساخته و سکه‌ها را که اسم سامی حضرات ائمه اطهار علیهم السلام در روی آنها نقش بوده تغییر دادند بشرحی که در «روضات الجنات» نگارش داده است۔

سال فوتش بدست نیامد۔

شرفی شیرازی - متوفی ۹۷۲

سید مرتضی شریفی شیعی شیرازی -

از شعراء و علماء امامی قرن دهم هجری است - و از اسباط سیدزین الدین شریف جرجانی - و در بسیاری از علوم عصر خود مخصوصاً در منطق و حکمت الهی و ریاضیات و انشاء و قرص الشعر استاد بوده است - و آنها را تدریس میکرده - منطق و حکمت را در محضر شیخ عبدالصمد بغدادی و حدیث را از سید میرک شاه آموخته بود و مدتی از طرف شاه اسمعیل صفوی در خراسان مقام صدارت را داشته است - بحجاز رفت و پس از انجام مناسک حج و فرا گرفتن علم حدیث از شهاب احمد بن حجر مکی بهندوستان شافت و در آگره ساکن گشت -

اورا منظومه الکافیة در نحو است و دیوان شعر فارسی دارد -

در سال نهصد و هفتاد و دو در دهلی وفات یافت (۱)

خوشگو مینویسد : بحدودت طبع خدا داد در چهارده سالگی صاحب مطالعه بود ، صدر خراسان گردید ، پس از آن بحج رفت وقت معاودت بهند وارد گردید و فوت شد - این بیت از او بر زبانهاست -

خاطر جمع ز اسباب میسر نشود تخم جمعیت دل تفرقه اسبابست
ضمناً خوشگو نام او را میر مرتضی شریف شیرازی و تخلصش را « شریف » ضبط کرده است -

صاحب هفت اقلیم مینویسد : در انواع فضائل نفسانی نصاب کامل داشته ، در چهارده سالگی صاحب مطالعه حاشیه مطالع بوده ، و بعد از اکتساب کمالات بصدارت خراسان مأمور و پس از آن استعفا خواسته بزبارت حرمین شریفین رفت -

شرفی شیرازی - متوفی ۱۲۵۱

مرحوم سید احمد شریفی ذهبی شیرازی فرزند مرحوم سید محمد رضا

مجددالاشراف ثانی فرزند میرزا ابوالقاسم ذهبی متخلص به «راز»

از عرفاء معاصر و از پیشوایان سلسله ذهبیه است ، متولی شاه چراغ بوده ، و پس از پدرش سید محمد رضا مجددالاشراف ثانی برمسند ارشاد او تکیه داده است - و گروهی از فقراء ذهبیه بویژه ذهبی های آذربایجان او را قطب سلسله دانند چنانکه آقای شمس الدین پرویزی صاحب کتاب تذکرة الاولیاء باینمطلب اشاره نموده و منوی ذیل را که گفته مرحوم مجذوب الفقراء است چاپ کرده :-

هم پس از آن مظهر هشت و چهار	گشت فرزندش بجایش بر قرار
آیتی منسوخ شد گر از زمین	آیت دیگر بجایش شد مکین
قطب ناطق محتجب شد از جهان	قطب صامت کرد در جایش مکان
احمد آن دربان دربار رضا	قطب دین فرزند محمد رضا
علم عرفانی ورا تعلیم شد	امر قطبیت ورا تسلیم شد
از وجود آنشه والا تبار	وز جلوس آن ولی نامدار
مسند فقر ذهب زیور گرفت	دین و ایمان رونق دیگر گرفت
ظل او ممدود تا روز قیام	بر سر سلاک بادا مستدام



ماده تاریخ این تغییر حال شد هزارو سیصدو چل پنج سال

نگارنده گوید این بنده در شیراز خدمت صاحب ترجمه رسیده است و به صاحبش

قرین مباحات گشته ، مردی وارسته و پرهیز گار بود که سخن جز بر حسب ضرورت

نگفتی وغالباً مهر سکوت بر لب داشتی - در سال هزارو سیصد و پنجاه و یک بجهان

باقی شتافت و در مقبره خانوادگی در حرم شاه چراغ قرب مزار پند و عم وجدش

مدفون شد - رحمة الله علیه



مرحوم سید احمد شریفی

شریفی شیرازی = متولد ۱۳۱۵

آقای سید محمد حسین شریفی ذہبی فرزند مرحوم سید احمد شریفی فرزند مرحوم سید محمد رضا مجد الاشراف ثانی فرزند میرزا ابوالقاسم ذہبی متخلص به «راز» از عرفاء معاصر و از پیشوایان سلسلہ ذہبیہ است، ضمناً تولیت حضرت سید میر احمد مشہور بشاہ چراغ را دارد۔ در ماہ ذیحجہ سال ہزار و سیصد و پانزدہ در خانوادہ اصالت و شرافت و فضل و دانش متولد شدہ است و علوم متداولہ عصر را تحصیل کردہ و پس از فوت پدر برمسند ارشاد و تولیت شاہ چراغ نشستہ است، گروہی از فقراء سلسلہ ذہبیہ مخصوصاً فقراء آذربایجان اورا پس از پدرش مرحوم سید احمد شریفی قطب سلسلہ دانند و باو ایمان دارند، چنانکہ آقای شمس الدین پرویزی تبریزی در کتاب «تذکرۃ الاولیاء» باین معنی اشارہ کردہ گوید :

بعد از آن شاهنشاه عالیجناب
هر چه اندر غیبت میر احمد
لیک دنیا گشت چون خلد برین
یا علی گویان دوباره شاد شد
ای خدا بر حرمت شاه ولا
تا به پرویزی همی لطفی کند
گشت فرزندش بجایش انتخاب
اینجهان شد یکسره ماتم سرا
از جلوس شاه هم حسین
درگه فقر ذهب آباد شد
از سر ما کم مکن سایه وزا
وزکرامت کلب در بش بشمرد

این مدیحه گفته شد بی زب و شک

در هزار و سیصد و پنجاه و یک

آقای شریفی هم اکنون در قید حیات است و بدستگیری فقراء و اذانه

شاه چراغ مشغول - مردی شریف و مهربان و نوع دوست است -



آقای سید محمد جمین شریفی

شریفی شیرازی - متوفی...

از شعراء قرن نهم هجری است -

صاحب مجالس النفايس مینویسد : شاعری خوب و یاری زییاست و این مطلع

از اوست :

در سجده گریختن میآزمود ما را میماند تا قیامت سر در سجود ما را



بازم ز خاک کوبش پیراهنی است بر تن

وز آب دیده بر وی صد چاک تا بدامن

سال فوتش را ننوشته است و جای دیگر هم ندیدم -

شعاع جهرمی - متولد ۱۲۵۱ متوفی ۱۳۱۸ شمسی

مرحوم حاج فرج الله ایزدی جهرمی متخلص بشعاع و «شعاعی»

از شعراء و فضلاء معاصر است - در سال هزار و دو بیست و پنجاه و يك شمسی

متولد شد . و چون بسن رشد رسید علوم قدیمه و ادبیات فارسی و عربی را آموخت

و در مدارس جدیده جهرم مشغول تدریس شد : و مدت سی سال بکار آموزش و تربیت

اطفال مشغول بود ، تا اینکه دبدب گانش بی نور و تقریباً کور شد ، یکبار بمکه معظمه

ودو بار بمشهد رضا رفت و مراسم حج و زیارت را بجای آورد ، مردی دانا و خوش

خلق و نیکو سیرت بود و باین مناسبت مردم او را محترم و و معزز میداشتند -

گاهگاه شعر می گفت ، و تخلصش شعاع بود ولی گاهی «شعاعی»

نیز تخلص میکرد -

از اوست :

ندای دل :

ای ستم پیشه که هر گز نکنی یاد مرا

تا یکی دلشده در این ستم آباد مرا ؟

بار هجران تو کوهیست که صبرش نشکست
 کاش بودی چو یکی تیشه فرهاد مرا
 دل اگر در سر سودای تودادیم چه باک
 نرود عشق تو در بیدلی از یاد مرا
 کیم آخر بسر کوی تو یا مال چو مور
 یا رب این مادر گیتی بچسان زاد مرا
 مگر آن روز که قسام ازل قسمت کرد
 بجز آلام و تقسم قرعه نیفتاد مرا ؟
 و نمود از دل هر دلشده ، دلدار گره
 چه شد آخر که ز دل عقده نبگشاد مرا
 نه خلئ عمر من ایکاش ز پا می انداخت
 بیکی غمزه نمودی زغم انداد مرا (۱)
 چند آخر بسر کوی بتان مجنون وار
 لیلی ، لیلی ، کنم و کس نکند یاد مرا
 ای سلیمان جهان ، کوس عدالت چه زنی
 هر چه فریاد کنم کس ندهد داد مرا
 سببش چیست که داری سر خصمی شعاع
 که جهانی بنشاط آری و نا شاد مرا

در اردیبهشت سال هزار و سیصد و هیجده شمسی برای باقی شتافت (۲)

(۱) انداد بفتح اول جمع ندهی باشد که بمعنی رشد و نیکویی و نواست ، و نیز جمع ند بفتح اول و تشدید ثانی بمعنی تل بلند و بشته خاک و بکر اول بمعنی ضد و هتا (نقل بمعنی از فرهنگ اندراج جلد هفتم چاپ طهران) و پوشیده نیست که این کلمه با هیچیک از معانی آن در مصراع فوق مناسبت ندارد ، و معتدل است که در اصل (آزاد) بوده و کاتب اشتباه کرده باشد - «بیکی غمزه نمودی زغم آزاد مرا»

(۲) ترجمه این شخص را دوست دانشمند آقای هلینقی بهروزی برای من فرستاده است .

شعاع شیرازی - متولد ۱۲۸۹ متوفی ۱۳۶۵

مرحوم محمد حسین ملقب بشعاع الملك و متخلص بشعاع فرزند حاج ابوالحسن تاجسر فرزند محمد ابراهیم معروف به «درویش ابراهیم» فرزند حاج علیرضا خان .

از ادباء و نویسندگان و شعراء مشهور معاصر است ، و ازدوستان نگارنده این اوراق -

پدرش تجارت پیشه بوده و مادرش دختر میرزا محمد علی شیرازی متخلص بنطاق است (ترجمه اش خواهد آمد) شعاع در روز شنبه یازدهم ذیقعد سال هزار و دوست و هشتاد و نه متولد شد - و در هفت سالگی بمکتب وقت د سواد خواندن و نوشتن آموخت سیزده ساله بود که پدرش فوت شد ، پس از فوت پدر نیز بتحصیل علم و معرفت مخصوصاً ادبیات ادامه داد و مقدمات عربی و منطق و ریاضیات و عروض و قافیه و معانی و بیان و بدیع و نقد الشعرا بیاموخت - و در گفتن اقسام شعر مخصوصاً قصیده مهارتی بسزایافت و ماده تاریخ را نیز نیکو میگفت چنانکه در سیزده سالگی در فوت پدرش گفته است -

تاریخ سال فوت پدر را شعاع گفت شد کامیاب رحمت حق حاج ابوالحسن

(۱۳۰۳)

شعاع از تر که پدرش وهم بوسیله خرید و فروش کتاب و اشیاء عتیقه و کمک دوستداران شعر و ادب اعاشه میکرد ، و عشق وافر بجمع کتب خطی و نقائس هنری داشت ، و کتابخانه اش شامل نسخ نفیسه خطی بود ، که پس از فوتش گویا بوسیله برادرزاده اش بیهای کمی فروخته شد -

شعاع با آنچه از آن بوی آزادی و تجدد و تغییر وضع موجود میآمد مخالف بود و کهنه پرستی و استبداد را شعار خود قرار داده بود ، و همواره با افکار جوانان و روزنامه نگاران خوب و بد وزشت و زیبا در ستیز بود ، و در شعر و شاعری نیز مقام

خود را از تمام شعراء معاصر و بسیاری از سخن‌سرایان متقدم برتر میدانست ؛ نگارنده از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ شمسی که در شیراز کتابخانه آدمیت را داشت و با او محشور بود باین معنی که هفته‌ای چند روز بکتابخانه می‌آمد و ظاهراً اظهار لطف و محبت میکرد از آن مرحوم جز انتقاد و بدگوئی از شعراء و نویسندگان معاصر ایران عموماً و شیزاز خصوصاً چیزی نشنید؛ مخصوصاً با مرحوم حاج محمد تقی شوریده میانه خوبی نداشت و خود را از او اشعر میدانست ، چنانکه در موقع تاریخ فوت او اینمعنی را آشکار کرده و گفت :

شاعر اشعر دورانش گفت مرد باب شعرا شوریده

و چون گاهی در کارهای خود با من مشورت میکرد و اشعار جدیدش را میخواند این بیت را هم خواند و درباره مضمونش از من قضاوت خواست و من با خشونت اعتراض کردم و گفتم این شاعر بزرگ فعلاً دستش از همه چیز دنیا کوتاه شده است و دیر یا زود تو هم با او ملحق خواهی شد ، بنابر این باید مصراع اول را تغییر دهی ، پس متنبه شده و اولین مصراع را حضوراً اصلاح کرده گفت :

شاعر قادر دورانش گفت مرد باب شعرا شوریده

و بشکل ثانی در جرائد شیراز چاپ شد -

اما بشعراء متقدم مانند : فردوسی - سعدی - حافظ و سایرین اظهار ارادت بی پایان میکرد و آنها را فوق العاده میستود ، و کس را در حضورش یارای انتقاد و اعتراض نسبت بساحت قدس آنان نبود ، و الا باشمشیر هجو و قدح او روبرو میشد چنانکه مدیر روزنامه « زبان آزاد » منطبعه طهران را که نسبت به شیخ اجل سعدی توهین روا داشته بود هجو کرد و بدگفت و آن هجائیه را بچاپ رسانید و منتشر ساخت -

در سفر اخیر که بشیراز رفتم و روزی در خانه آقای سیف‌الدین دستغیب مدعو بودم ، بنا بخواهش بنده دوست قدیم آزادیخواهم آقای علی فروزان نیز با آنکه سخت مریض و بستری بود از راه لطف و بیاس دوستی قدیم در آنجا حضور پیدا کرد و از گفتارش استفاده بردم ، اتفاقاً نامی از مرحوم شعاع برده شد و آقای

فروزان حکایتی بیان کرد که ذکر آن برای تقویت گفته‌های پیش می‌مناسبت نیست -

میفرمود: چون شعاع خود را شعر شعراء معاصر میدانست شوخ طبعان او را سر بسر می‌گذاشتند - منجمله گاهگاه اشعاری در هجوش ساخته و نام مرحوم جواد کمپانی (ترجمه‌اش گذشت) را ذیل آن نوشته با پست شهری برای او می‌فرستادند و چون یکی از صفات شعاع زود باوری بود همینکه نامه می‌رسید عصا را بر میداشت و بی‌آزار و کیل که محل کسب جواد کمپانی بود میرفت و بورود عصا را بفرق جواد میکوفت و سقط میگفت! جواد عنت را می‌پرسید و شعاع اشعار هجائیه را بدستش میداد، و هر قدر جواد سوگند یاد میکرد که اینها از من نیست باور نمیکرد و او را مضروب ساخته میرفت - و آقای میرزاخانی (در قید حیات و در شیراز است) که مرد شوخی است گاهگاه از قول من (آقای فروزان) باو گفته بود که فلان اشعار تورانمی‌پسندد؛ و تورا شاعر خوبی نمیداند، و شعاع هر وقت مرا میدید گله میکرد، و من میگفتم میرزاخانی مزاح میکند ولی گفته مرا باور نمیکرد، تا اینکه روزی که بعداً معلوم شد برای اثبات ادعای خود با شعاع طرح توطئه‌ای چیده است مرا بناها دعوت کرد و شعاع را نیز محرمانه دعوت کرده و در اطاق مجاور مهمانخانه نشانیده بود، و ناگهان در اثنای سخن رو را بمن کرده گفت: عقیده شما درباره آقای شعاع الملك و اشعارش چیست؟ مثل اینکه بمن الهام شد که در این سؤال اندکی خبث مخفی است لذا جواب دادم که شعاع الملك نظیر سعدی است، منتهی سعدی با اشخاص خداپرست و قدردانی مثل ابوبکر سعد زنگی معاصر بود که او را محترم و معزز میداشتند ولی شعاع الملك بیچاره با امثال من و تو هم‌عصر است که قدر او را نمیدانیم و اشعارش را بچیزی نمیگیریم، همینکه این سخن از دهان من خارج شد ناگاه در اطاق پذیرائی باز شد و شعاع با عصا وارد گشت و سلامی داد و عصا را بفرق آقای میرزاخانی فرود آورده و او را تا میتوانست کتک زد و در ضمن کتک کاری میگفت

« مرد بیمعنی تو میخواهی میان من و این حکیم عصر بهمزی ، و دائم میگوئی که فروزان درغیابت بدگوئی میکند حال رویت سیاه شد »
مختصر آنقدر اورا زد که بیهوش افتاد ، و چون بهوش آمد و ناهار آوردند از خوردن غذا امتناع ورزید -

این بود گفته آقای فروزان - و این مطلب میرساند که شعاع شاعری بتمام معنی کلمه بود که اصلاً شغل خود را شاعری و مدح و قدح اشخاص قرار داده بود و آنرا سرمایه کسب خود میدانست و بنابراین اگر کسی شعر اورا نمی پسندید با او دشمن میشد و از ضرب و جرح او خودداری نمیکرد -

حکایت دیگر شخصاً از او بخاطر دارم و آن چنین بود که وقتی قصیده‌ای (که قسمتی از آن در اشعارش خواهد آمد) بمن داد که در روز نامه آدمیت چاپ کنم ، اتفاقاً مرحوم جواد کمپانی هم غزلی ساخته بود که در همان شماره ذیل قصیده شعاع درج و چاپ و نشر شد ، روز بعد از نشر و توزیع روزنامه مرحوم شعاع با اداره روزنامه آمد و بسیار گله کرد که چرا غزل جواد را باقصیده او در یکجا چاپ کرده‌ایم ، و برای جبران این ذنب لایغفر (!) پیشنهاد میکرد که تمام شماره‌های روزنامه آدمیت را جمع آوری کنیم و روی غزل جواد مرکب چاپ بریزیم که خواننده نشود !!

من از این پیشنهاد مضحك و محال عصبی شدم و گفتم . آقای شعاع مطلب از دو حال خارج نیست یا غزل جواد از قصیده شما بهتر است در اینصورت گله شما بیجاست و اگر بدتر است این بسود شماست که غزل چرند او پهلوی قصیده غرای شما قرار گرفته و مردم پس از خواندن هر دو شعر قصیده شما بیشتر جلوه خواهد کرد ، اما پیشنهاد عجیب شما امکان پذیر نیست زیرا که روزنامه در هزار شماره چاپ و نشر شده ، و تقریباً بتمام شهرهای ایران و بعضی از شهرهای هندوستان و مصر و اروپا رفته است من چگونه و بچه وسیله میتوانم آنها را بر گردانم و سیاه کنم ؟

اتفاقاً در آنوقت که ما مشغول مکالمه و مباحثه بودیم مرحوم میرزا حسین مشیری شاعر شیرازی که از مخالفین و هاجیان شعاع بود حضور داشت و گاهگاه بکنایه و اشاره او را مسخره میکرد و چون گفتار من بآنجا که نوشتم رسید بین آن دو واقعه‌ای مضحک رویداد که منجر بفرار مشیری و غضب شعاع و خنده من شد و ذکرش در اینجا شایسته نیست -

بالجمله شعاع قصیده را خوب می‌گفت و در نشر هم دست داشت و بسبب ادب و متقدم مینوشت و او را چند تألیف بشرح ذیل است -

۱ - اشعه شعاعیه (منتخب تذکره شعاعیه است با اضافاتی و قسمتی از آن (تا حرف راء مهمله) در پاورقی روزنامه فارس منطبعه شیراز چاپ شده است)

۲ - تذکره شکرستان فارس

۳ - تذکره شعاعیه (که تذکره شعراء معاصر ایران است و نسخه‌ای از آن بخط مرحوم میرزا محمود ادیب مصطفوی در کتابخانه ملی آقای ملک خراسانی طهران موجود است)

۴ - دیوان اشعارش که سی هزار بیت است -

اکنون میپردازیم بثبت پاره‌ای از اشعار او :

در تاریخ فوت مرحوم نصیرالدین فرصت شیرازی گفته است .

فرصة الدوله نصیرالدین فرصت	رفت و شد از رفتنش علم و ادب گم
سال تاریخش شعاع‌الملک گفتا	آه از فرصت نصیرالدین سیم

(۱۳۳۹)

در تاریخ فوت مرحوم حاج میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی شیرازی گفته است -
از وفات ابراهیم کعبه با حرم گرید

۱۳۳۶

تقریظ منظوم که بر دیوان امیرمعزی گفته است :

هر چند از حکیم ایبورد انوری اندر دهان زبان سخنگوئی الکن است

رجحان طبع انورش ازهر چکامه گوی
 اقرار میکنم که سرای سخنوری
 تعزیر او کجا بمعزی بود روا
 پا از گلیم خویش فراتر کشید و گفت
 کس دانم از اکابر گردنکشان نظم
 روی سخن ورا بمعزی است بیسخن
 بر عزت معزی این بس که درعزاش
 دیوان نظم او ز برای سخن شناس
 از حسن اتفاق بشیراز بی نیاز
 ناید ترا بدست گر این گنج شایگان
 ایستی چند از قصیده ایست که در جشن هزاره حکیم ابوالقاسم فردوسی

تا سخن بخشد سخنگو را اساس برتری
 تا سخن پوشد سخندان را لباس مهتری
 در عجم یکتا ستندی چار تن اهل سخن
 که ندیده پنجمین شان را سرای ششدری
 چار ارکان سخن زین چار رکن ببعیدیل
 بی نیازند از دورنگیهای چرخ اخضری
 دو از این چارند سعدین و دو دیگر نیرین
 بر خلاف مهر و مه ز آرایش و نقصان عری
 یکتن از این چار تن تا بد میان آن سه تن
 چون میان سبعة سیاره مهر خاوری
 پیش از این از نظم و نثر خویشتن من کرده ام
 حال هر یکی را دفتری و محصری

ز آن خداوندان چار ارکان ملک نظم و نثر
 شاهد من یکنن اینجا مینماید دلبری
 تا سخن بیسر نماید نام هر يك را ز بن
 بشمرم بی قید ترتیب ار تو نیکو بشمری
 خاک شیراز از عبیر و بان سبق بردو گرو
 تا که طالع گشت از او سعدی بنیکو اختری
 از ایبورد خراسان ورد روید جای خار
 تا از آن خاک منور گشت ظاهر انوری
 چون نظامی خفت در گنجه قم از هجران وی
 گشت میجنون و یزد بر سر چوقیس عاهری
 خاک طوس از مضجع فردوسی نیکو نهاد
 قرنیا شد همسری دارد بچرخ چنبری
 آری آری این همان فردوسی طوسی بود
 کآفتاب اندر شبستانش نماید مجهری
 گرنه فردوسی دری میکرد از شهنامه باز
 بسته بودی روی مادرهای دُرهای دری



گرنه فردوسی بشمشیر سخن میبرد دست
 مغفر کند آوران کوری بسرشان معجری
 هر کجا خواهد نماید پهلوانی در سخن
 بر سر دوشیزکان معجر نماید معصری
 آزمودنش چو گفت از آزمایش مصرعی
 در ردیف عسجدی و فرخی و عنصری